

کاربست فلسفه تحلیلی در آموزش و پرورش ایران با تاکید بر آرای پیترز و هرست

لیلا برزمینی^۱، لادن سلیمی^۲

^۱ دانشجوی دکترا فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری (نویسنده مسئول)

^۲ استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی کاربرد فلسفه تحلیلی در ساختار آموزش و پرورش ایران با تاکید بر آرای ریچارد استنلی پیترز و پل هرست می باشد. این پژوهش از نوع کیفی است که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. در این مطالعه با روش تحلیل به توصیف و تحلیل آرا و اندیشه های تربیتی پیترز و هرست از فیلسوفان مشهور فلسفه تحلیلی پرداخته شده است و این نتایج حاصل شده که در رویکرد پیترز: رابطه معلم و فراگیر از طریق زبان و مفاهیم مورد استفاده و توضیح آن مفاهیم شکل می گیرد است. و بر اساس نظرات هرست به جای اینکه به ایده ها و افکار تاکید کنیم لازم است تا حد امکان، به اظهارات زبانی یا کلمات ناظر به آنها توجه کنیم و برای تعلیم و تربیت همگانی، محتوایی را بصورت اشکال دانش معرفی می شود و آزاد ساختن ذهن فراگیر از چیزهایی که ذهن را از کارکرد خاص آن یعنی عقلانیت دور می کند، مورد تاکید است. رویکردها و راهکارهای این دو فیلسوف و فلسفه تحلیلی به عنوان یک برنامه تربیتی جدید در ایران با تاکید بر نداشتن نگاه ابزاری به فراگیران، بررسی و تحلیل گردید. راهکار مناسب برای کاربرد این برنامه در ایران، انتقال روش های سنتی و همچنین روش کشفی و انتقادی به روش توضیح مفاهیم و اهمیت زبان می باشد. نتایج نشان می دهد در نظام آموزش و پرورش ایران و در نظام تربیتی کشور ما معلم و محتوای درسی دارای مرجعیت است.

واژه های کلیدی: فلسفه تحلیلی، آموزش و پرورش ایران، پیترز، هرست

مقدمه

جریان های فکری در فلسفه تعلیم و تربیت، همیشه از دگرگونی نگرش ها در فلسفه پیروی می کنند. همواره رخدادهای مهم در متن فلسفه محض، در فلسفه تعلیم و تربیت منعکس می شود. زمانی که پراگماتیسم فلسفه حاکم بود، فلسفه تعلیم و تربیت نیز بر اساس آن مکتب فکری، ماهیت و حدود خود را تعریف می کرد. در تحولات سریع بعد از دوره رنسانس اروپا، نگره های بسیار متفاوتی به وجود آمده اند. کشمکش های مدام بین ایده آلیسم و رئالیسم، در دوره جدید به شکل دیگری بروز می نماید. در دوره مدرن هنگامی که حوزه متافیزیک با نظرات کانت، در هاله ای از ابهام به عقل عملی ترجیح داده شد و مفاهیم عقل نظری، رازهای پنهان به حساب آمدند، رسالت فلسفه در محدوده تعیین حدود کاربرد عقل بود. در طول این حرکت، قرن بیستم پویای جدیدی را تدارک دید که رسالت فلسفه را نه کشفی و نه انتقادی، بلکه ایضاحی معرفی می کند. این جریان، همان گرایشی است که به فلسفه تحلیلی معروف است.

فلسفه تحلیلی تعلیم و تربیت، نحله فکری مطرح شده در فلسفه تعلیم و تربیت می باشد که در قرن بیستم با شروع پویای جدیدی آغاز شد که رسالت فلسفه را کشفی و انتقادی نمی داند بلکه آن را ایضاحی معرفی می کند و کار عقل را روشن نمودن مفاهیم و گزاره ها تلقی می کند. در فلسفه تحلیلی آراء و نظرات مختلفی در مباحث بنیادین از جمله بحث تعلیم و تربیت وجود دارد. در بحث فلسفه تحلیلی و مبانی آن و همچنین به بررسی دیدگاه ریچارد استنلی پیترز و پل هیوود هرست پرداخته می شود. فلسفه تحلیلی فلسفه غالب در کشورهای انگلیسی زبان آمریکا، انگلستان کانادا استرالیا و نیوزیلند در قرن بیستم است که مهمترین ویژگی این جریان فلسفی توضیح و تحلیل ساختار فکر از طریق تحلیل های منطقی و زبانی می باشد. بسیاری از فیلسوفان تحلیلی ایضاح گزاره های فلسفی از طریق تحلیل مفاهیم را، راه گشای حل مسایل فلسفی می دانند. فلسفه تحلیلی دارای سه شاخه اصلی مکتب کمبریج، پوزیتویسم منطقی و مکتب آکسفورد است. اندیشه فیلسوفان تحلیلی بر حوزه های مختلف دانش از جمله اخلاق، سیاست، حقوق و تعلیم و تربیت تاثیرگذار بوده است. در این مقاله سعی شده تا کاربردی فلسفه تحلیلی در آموزش و پرورش ایران با تاکید بر آرای دو فیلسوف معروف مکتب تحلیلی: پیترز و هرست مورد تحلیل و بررسی قرار بگیرد و به این سوال پاسخ داده شود که چقدر از رویکرد فلسفه تحلیلی پیترز و هرست در آموزش و پرورش ایران به کار گرفته شده است.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع کیفی می باشد و با روش توصیفی و تحلیلی ارائه شده است. این پژوهش با استفاده از روش تحلیل به توصیف، تحلیل آراء و اندیشه های تربیتی پیترز و هرست پرداخته است. از کتاب ها و مقالات برای گردآوری داده ها در پژوهش کیفی استفاده شده است. ابتدا به تحلیل فلسفه تحلیلی پرداخته و رویکردهای تربیتی دو فیلسوف برجسته مکتب تحلیلی؛ پیترز و هرست را در آموزش و پرورش بررسی شده است. یافته های پژوهش و نتایج این رویکردهای تربیتی در سیستم آموزش و پرورش ایران بررسی شده است.

فلسفه تحلیلی

فلسفه تحلیلی تعلیم و تربیت، نحله فکری مطرح شده در فلسفه تعلیم و تربیت می باشد که در قرن بیستم با شروع پویش جدیدی آغاز شد که رسالت فلسفه را کشفی و انتقادی نمی داند بلکه آن را ایضاحی معرفی می کند و کار عقل را روشن نمودن مفاهیم و گزاره ها تلقی می کند. در فلسفه تحلیلی آراء و نظرات مختلفی در مباحث بنیادین از جمله بحث تعلیم و تربیت وجود دارد. در بحث فلسفه تحلیلی و مبانی آن و همچنین به بررسی دیدگاه ریچارد استنلی پیترز و پل هیوود هرست پرداخته می شود. فلسفه تحلیلی فلسفه غالب در کشورهای انگلیسی زبان آمریکا، انگلستان کانادا استرالیا و نیوزیلند در قرن بیستم است که مهمترین ویژگی این جریان فلسفی توضیح و تحلیل ساختار فکر از طریق تحلیل های منطقی و زبانی می باشد. بسیاری از فیلسوفان تحلیلی ایضاح گزاره های فلسفی از طریق تحلیل مفاهیم راه، راه گشای حل مسایل فلسفی می دانند. فلسفه تحلیلی دارای سه شاخه اصلی مکتب کمبریج، پوزیتیویسم منطقی و مکتب آکسفورد است. اندیشه فیلسوفان تحلیلی بر حوزه های مختلف دانش از جمله اخلاق، سیاست، حقوق و تعلیم و تربیت تاثیرگذار بوده است (هاشمی، صفا ۱۴۰۱). کشمکش های مدام بین ایده آلیسم و رئالیسم، در دوره جدید به شکل دیگری بروز می نماید. در دوره مدرن هنگامی که حوزه متافیزیک با نظرات کانت، در هاله ای از ابهام به عقل عملی ترجیح داده شد و مفاهیم عقل نظری، رازهای پنهان به حساب آمدند، رسالت فلسفه در محدوده تعیین حدود کاربرد عقل بود. در طول این حرکت، قرن بیستم پویش جدیدی را تدارک دید که رسالت فلسفه را نه کشفی و نه انتقادی، بلکه ایضاحی معرفی می کند. این جریان، همان گرایشی است که به فلسفه تحلیلی معروف است. زبان از مباحث محوری در فلسفه تحلیلی است. بیشتر فیلسوفان جریان اولیه فلسفه تحلیلی که از فرگه آغاز و در راسل و ویتگنشتاین متقدم و پوزیتیویست های منطقی گسترش می یابد، از این ایده استقبال می کنند و تحقق آن را به عنوان هدفی اصلی و محوری دنبال می کنند. ایده زبان ایدئال در جریان دوم فلسفه تحلیلی، رو به افول داشته است. فیلسوفان جریان نخست در طرح و گسترش ایده زبان ایدئال از فلاسفه جدید (دکارت، لایبنیتس و تجربه گرایان کلاسیک) نقش فراوان دارند و هر دو جریان، یکی در حمایت و دیگری در رد ایده زبان ایدئال حرف برای گفتن دارند. و اینکه نگاه ویتگنشتاین به مساله معنا و نیز مفهوم شباهت خانوادگی او را در افول آرمانی به نام زبان ایدئال نقش زیادی داشته است (شقایق، ۱۴۰۰).

عده ای از فیلسوفان معتقد هستند که فلسفه تحلیلی نسبت به مسائل تاریخی در مقایسه با سایر مکاتب فلسفی بی اعتنا است. و همیشه اتهام بی توجهی به مسائل تاریخی یا تاریخ هراسی را به فیلسوفان تحلیلی نسبت می دهند و آنان را مورد سرزنش قرار می دهند. فیلسوفان قاره ای و سنت گرا با یکدیگر در این مورد هم داستان هستند. در بررسی نگرش فیلسوفان تحلیلی به تاریخ فلسفه و دلایل آنان لازم است که میان تاریخ انگاری ذاتی، تاریخ انگاری ابزاری و تاریخ انگاری ضعیف فرق گذاشته شود. فیلسوفان تحلیلی ضمن تفاوت در رویکردهای خود به تاریخ، تاریخ انگاری ضعیف را می پذیرند و به طور کامل نسبت به تاریخ بی توجه نیستند (عبداللهی، عبداللهی، ۱۴۰۰). یکی از ویژگی های مهم فلسفه تحلیلی توجه فراوان آن به زبان و کوشش برای استخراج معانی و ظرایف نهفته در زبان، برای حل مسائل فلسفی است. همه پایه گذاران فلسفه تحلیلی، از جمله فرگه، راسل و مور، هر کدام به روش خود این راه را پیموده اند. ویتگنشتاین نیز به عنوان وراث هر سه فیلسوف نامبرده، در بحث میان زبان و معنا، تاکیدات و تفاوت هایی با دیگران دارد. وی در مسائلی مانند نظریه تصویری زبان، اتمیسم منطقی و تمایل به زبان روزمره، وام دار فیلسوفان گذشته است. اما در مؤلفه های مهمی از اندیشه خود؛ مانند فرض معنایی خاص برای حالات امور، نگرش انتقادی خاص نسبت به متافیزیک و دفاع از زبان روزمره، متفاوت با دیگران است (مهردی نژاد و همکاران، ۱۳۹۴). از جدیدترین دستگاه های فکری و فلسفی که اکنون در مغرب زمین گسترش یافته همین فلسفه تحلیلی یا فلسفه تحلیل زبانی می باشد. در دیدگاه رایج فلسفه تحلیلی منشاء انگلیسی و آمریکایی دارد. راسل و مور را از بنیان آن معرفی می کنند؛ مایکل دامت معتقد می باشد که خاستگاه اصلی فلسفه تحلیلی آلمان، و فرگه موسس و پیشگام فلسفه تحلیلی است و بار اول فرگه آن

را مطرح نموده است. این نظام فلسفی و تربیتی با تحلیل برخی از گزاره های معرفتی بشر آغاز شده است ولی اکنون تا مهم ترین گزاره های ساختاری فکر بشر، گسترش یافته است. مهم ترین رویکرد آن تحلیل زبان برای تبیین بازنمود واقعیت می باشد که در واقع، نخستین وظیفه فیلسوف هم به شمار می رود. جان سرل، فلسفه زبانی را با این بیان تعریف کرده است: «فلسفه زبانی، عبارت است از تلاش برای حل مسائل فلسفی خاص از طریق توجه به کاربرد معمولی واژه های خاص یا دیگر مؤلفه های یک زبان خاص» (سارلی، ۱۳۹۵) فلسفه تحلیلی، فیلسوفان بسیاری را شامل می شود که در سه مرکز کمبریج، وین و آکسفورد فعالیت می کردند. در کمبریج با فعالیت های راسل و مور آغاز شد و در راسل و ویتگنشتاین متقدم و با اتمیسم منطقی، به سمت تحلیل منطقی کشیده شد. این رویکرد منطقی، سپس در اندیشه فیلسوفان حلقه وین بازتاب یافت. ویتگنشتاین در دوره دوم تفکرات خود از آن رویکرد منطقی بر می گردد در حالی که راسل به آن افکار وفادار می ماند. فلسفه تحلیلی در اندیشه پوزیتیویست های منطقی اگرچه با تأکید بر تحلیل منطقی همراه است اما به دلیل حاکمیت نگرش علم گرایی به فلسفه ای علمی تبدیل می شود. فلسفه تحلیلی در آکسفورد، بیشتر از ویتگنشتاین متأخر تاثیر گرفت. با اینهمه برخی از فیلسوفان آکسفورد، همچون آستین، نیل و گرایس اعتنایی به این اندیشه ها نکردند. این فلسفه برخلاف فلسفه حلقه وین یک مکتب نبود و نمی توان اصولی را به عنوان اصول مشترک اندیشه فیلسوفان آن معرفی کرد. آنها اندیشه های ویتگنشتاین را بیش از آنکه بپروراندند مشابه سازی کردند. آرای فیلسوفان تحلیلی متفاوت و گاهی متعارض است. البته اندیشه های فلسفه تحلیلی در اواخر قرن بیستم، برجستگی خود را از دست داد و فیلسوفانی چون رورتی، در برابر آن، موضع انتقادی گرفتند.

ریچارد استنلی پیترز

پیترز از فیلسوفان حوزه فلسفه تحلیلی تعلیم و تربیت و پیشرو مکتب لندن می باشد. طبق دیدگاه پیترز، در فرایند تعلیم و تربیت، پرورش عقلانیت متری در درجه اول اهمیت قرار می گیرد و آن را هدف تعلیم و تربیت معرفی می کند و دستیابی به این هدف را وابسته به کسب صورت های متفاوت تجربه و دانش می داند که این صورت با هم مرتبط می باشند و از طریق به کارگیری روش گفتگو در هر زمان و مکان کسب می شوند. پیترز در سال ۱۹۶۲ رشته فلسفه تعلیم و تربیت را در دانشگاه لندن رونق داد. و به برپایی سمینارها پرداخت و توجه گروه زیادی را به فلسفه تحلیلی تعلیم و تربیت جلب نمود. وی در سال ۱۹۶۶ کتاب اخلاق و تعلیم و تربیت را منتشر کرد. او در همه فعالیت خود به تحلیل دقیق از مفهوم تعلیم و تربیت می پردازد. و اصول اخلاقی و اجتماعی تدوین می کند. پیترز، در تحلیل خود که از تربیت ادعا می کند که جهت گیری به سوی ارزش های خاصی در معنای تعلیم و تربیت موجود است. بنابراین، هدف شامل ارزش هایی است که قبل از تربیت می باشد و نمی توان از اهداف تربیتی سخن گفت. لازم به ذکر است که هدف تربیت از ماهیت آن گرفته می شود و مفاهیم تعلیم و تربیت در هر دوره تاریخی، معیار خاص خود را دارا هستند. تحلیلی ها با توجه به مبنای ارزش شناختی، ارزش های مطلق را انکار می کنند و به ارزش های نسبی اعتقاد دارند. حساسیت خاص نگرش تحلیلی در فلسفه، به بخش زبان و نقش آن در تعلیم و تربیت مربوط می شود که ارتباط بین معلم و متعلم را از طریق زبان می دانند. زبان از نظر پیترز در واقع دریچه فهم حقایق هست و باید یادگیرنده را به بارهای معنوی و پیش فرض های زبان متوجه کرد (سلیمی، شریف، ۱۴۰۱). پیترز معنا و کارکرد فلسفه را در معنای خاص و عام مورد توجه قرار داده است. از نظر او فلسفه به دو شیوه معرفی می شود: در معنی ابتدایی فیلسوفان علاقه مند به پرسش درباره ماهیت جهان حضور دارند و در معنای دوم فیلسوفان با مفاهیم، معیار حقیقت و روش اندیشه و عمل سروکار دارند. پیترز با تأکید زیاد به معنای دوم فلسفه باور دارد. از دید او آموزش و پرورش فرآیند پیچیده می باشد و فلسفه پیترز از شاخه های مختلف فلسفه که به حل مسایل آموزش و پرورش می پردازد، گرفته می شود. تحلیل فلسفی فواید عملی دارد که دست کم

کشاندن معلمان به فلسفی کردن طبیعت فعالیتشان می باشد تا در پرتو آن، مفاهیم و دلیل ارتباط آنها روشن شود (نامی، شرفی، ۱۳۸۸).

پل هیوود هرست

پل هرست، فیلسوف انگلیسی یکی از صاحب نظران مهم در فلسفه تحلیلی زبانی است. هرست از فیلسوفان برجسته قرن بیستم در انگلستان و یکی از بنیان گذاران مکتب فلسفی و تربیتی لندن، نظریه «اشکال دانش» را در حوزه معرفت شناسی ارائه داد و این اشکال را به عنوان محتوای تعلیم و تربیت همگانی معرفی نمود. تلاش کرد تا براساس دیدگاه های فلسفی اش، محتوایی را در تعلیم و تربیت آزاد ارائه دهد که مناسب ارائه در تعلیم و تربیت همگانی مدارس باشد. نظریه اشکال دانش او نه تنها در نظام تعلیم و تربیت انگلیس بلکه در کشورهای دیگر مورد استفاده قرار گرفته است. او تعلیم و تربیتی را مطرح می کند که در تعریف آن ویژگی، ماهیت و اهمیت خود دانش مورد نظر است و تمایلات و نیازهای فراگیران. نیازهای جامعه و سیاستمداران مد نظر قرار نمی گیرد. بررسی دیدگاه او از جهت اندیشه فلسفی - تربیتی اش اهمیت دارد که واکنشی به موج پیشرفت گرایی در آموزش و پرورش غرب است. پیشرفت گرایان در حوزه تعلیم و تربیت بر مبنای فلسفی پراگماتیسم تاکید فراوان داشتند و در عمل به نوعی نسبیت گرایی و افول در حوزه علمی و اخلاقی نهادهای تربیتی منجر شده بودند. در ماهیت دانش از دیدگاه هرست، دو موضع معرفت شناسی وحدت گرا و کثرت گرا به عنوان مفروضات اصلی هستند. در وحدت گرایی؛ دانش تقسیم پذیر به حوزه مختلف که هر کدام دارای اصول و روش معرفتی و متمایزی باشند، نیست بلکه ساختار دانش یک دست و یکپارچه دارد. در کثرت گرایی معرفت شناسی نیز قلمرو دانش به حوزه مختلف تقسیم می شود، حوزه هایی که سنخیت میان آنها وجود ندارد. اگزیستانسیالیسم و فلسفه تحلیلی قائل به این روش هستند. پل هرست هم به عنوان فیلسوفی تحلیلی به نوعی معرفت شناسی کثرت گرا اعتقاد داشت. هرست در این حیطه، نظریه اشکال دانش را داد. به نظر وی سخن گفتن از دانش و اشکال مختلف در مسئله صدق و اعتبار قضایا در این اشکال مطرح می شود. براساس این دیدگاه دانش به اشکال متمایز تقسیم پذیر است. و این اشکال چیزی فراتر از مجموعه اطلاعات هستند. اشکال دانش هر کدام دارای روشی روشن می باشند. ادراکی بهتر و با ساختاری منسجم تر برای انسان میسر می شود. اشکال دانش هرست را می توان در سطحی پایین تر و در دانش معمول از دنیا در زندگی روزمره انسان مشاهده نمود.

هرست در نظراتش از مفهوم شهروند عقلانی بهره می گیرد. شهروند عقلانی در دیدگاه او مفهومی وابسته به دیدگاهش درباره عقل در دوره متاخر (عقل عملی به عنوان مکمل عقل نظر) است. وی شهروند عقلانی را شخصی متفکر و عامل می داند که با اتکا به قوای تفکر خود به فعالیت در جامعه می پردازد و تلاش می کند مسئولیت های شهروندی خود را به خوبی انجام دهد (پاپی، کوتی، ۱۴۰۰). این متفکر تحلیلی معاصر، امکان تربیت دینی را به دلیل الزام آور بودن آن و عدم امکان زیست انتقادی متربی، بی معنا و مانعی برای رشد فراگیر می داند. غایت تربیت از منظر هرست، آزاد ساختن ذهن فراگیر از چیزهایی است که ذهن را از کارکرد خاص آن یعنی عقلانیت دور می کند. تربیت آزاد در زبان هرست شبیه تربیت فضیلت محور در یونان باستان می باشد که پیشینه آن به افلاطون می رسد. تربیت فضیلت محور نوعی از عقلانیت را طالب است بنابراین بین افلاطون و هرست در این مورد خاص شباهت وجود دارد. البته در دیدگاه افلاطون، هنگام تعارض اصول تربیتی با یکدیگر، نوعی اصول تربیتی غیراستدلالی حاصل از معرفت شهودی ضروری می شود که این اصول که در نظریه تربیتی هرست نفی گردیده است (فنی اصل، ۱۳۹۸). هرست نیز مانند پیترز با ابزاری بودن تعلیم و تربیت مخالف است. وی معتقد است هدف آموزش و پرورش

باید کسب دانش باشد نه ابزاری برای برتری جویی سیاستمداران در صحنه های سیاست. به نظر هرست تعلیم و تربیت لیبرال، آموزش حرفه ای نیست و نمی توان آن را آموزش تخصصی علمی به حساب آورد.

آرای تعلیم و تربیت

پیترز و هرست با نگرش فلسفه تحلیلی خود و تاکید فراوان بر اهمیت زبان، بر سیستم آموزشی مبتنی بر روشنفکری تاکید دارند که بر اساس معیارهای معرفتی عینی ساخته شده است و از طریق آن دانش آموزان قادرند وارد شیوه‌ای از یادگیری بشوند که بر درک عقلانی یک موضوع تاکید می گردد. چنین روش آموزش، باروحیه آموزش آزادانه و برخلاف آموزش تخصصی، با هدف رشد فکری همه‌جانبه فراگیران سازگاری دارد و بر دستیابی به زندگی خوب منجر می شود. پیترز و هرست قطعاً سهم قابل توجهی در گفتمان آموزشی آموزش و پرورش ایران داشته‌اند (سلیمی، شریف، ۱۴۰۱). عدم نگاه ابزاری به فراگیران ویژگی مهم تعلیم و تربیت این دو فیلسوف بزرگ می باشد.

فلسفه تعلیم و تربیت و ارائه نظرات تربیتی فیلسوفان، از زمان آغاز اندیشه های فلسفی قدمت دارد. انسان تنها موجود نیازمند تعلیم و تربیت است و برای رسیدن به کمال انسانی خویش که یافتن حقیقت است به تربیت نیاز دارد. حقیقت در همه جا واحد است که در واقع وجود خداوند می باشد بنابراین تعلیم و تربیت می تواند به جهت ضرورت، در همه جا یکسان باشد. فلسفه تعلیم و تربیت دارای دو حیطه مرتبط با نام؛ فلسفه و تعلیم و تربیت است که با پیوند این دو فلسفه تعلیم تربیت به وجود می آید. اندیشه ورزان شرق و غرب آرای فلسفی تربیتی فراوانی ارائه کرده اند که تحول و تفاوت در نظریات آنان مشاهده می شود. فلسفه تحلیلی یکی از جریان های تربیتی می تواند باشد که از نظرات آن، در حوزه آموزش و پرورش استفاده می شود (هرمزی نژاد، ۱۳۹۹).

روش: اهمیت روش در فلسفه تحلیلی بسیار زیاد است تا آنجا که این فلسفه بیشتر از آنکه بر آموزه‌هایی در باره مسائل فلسفی دانسته شود، روشی برای تحلیل مسائل در حوزه‌های مختلف تفکر بشر از جمله فلسفه، تاریخ، سیاست و علم تلقی می گردد. در خصوص روش تدریس در فلسفه تحلیلی لازم است معلم هردانش آموز را به داشتن گرایش علمی و ذهن باز و عینی تشویق نماید و فعالیت های آموزشی خود را بر پایه تجربه های شخصی یادگیرنده و حل مساله به وسیله خود دانش آموز صورت بدهد. هدف تربیت در فلسفه تحلیلی، پیشبرد رشد و تکامل ذهنی واجتماعی فرد است. این مکتب، مواد درسی خاصی پیشنهاد نمی کند ولی تاکید دارد که مواد و موضوعات درسی وحدت کامل داشته باشند و به جنبه های فلسفی آنها توجه لازم شود. وظیفه اساسی این فلسفه تربیتی و معرفتی فراتر از رویکرد ماهیت شناختی و وجودگرایی محض و مطالعه ماهیت طبیعت و خلقت است. فرآیند تجزیه و تحلیل منطقی و زبان شناختی، بنیان اصلی فیلسوفان این سیستم فلسفی و علمی می باشد. کار اصلی فلسفی، همان روشن سازی است (باقری، ۱۳۹۰).

تعلیم و تربیت ایران

سیر تحولات آموزش و پرورش در جهان بسیار سریع و همراه با رشد فزاینده می باشد و کشور ما درحال گذار از مرحله پیش-تاریخی است. فلسفه تعلیم و تربیت به طور مستقیم به عملکرد تربیتی معلمان مربوط می شود. تحلیل آثار پیشگامان این رشته و مجموعه دیگر آثار تألیفی در فلسفه تعلیم و تربیت ایران این وضعیت را تأیید می کند. جریان فکری حاکم بر پژوهش های

مربوط به فلسفه تعلیم و تربیت در ایران تا اندازه ای تابع جریان فکری بین المللی است که تا حدود سه دهه گذشته در غرب رایج بوده است. از نظر فیلسوفان تحلیلی؛ به ویژه پیترز و هرست آموزش و پرورش مجموعه فعالیت هایی است که خودش ارزشمند است و از نظر طرفداران این مکتب، کیفیت آموزش به چگونگی آموخته ها بستگی دارد. در نظام آموزش و پرورش ایران، برخلاف نظام پراگماتیسمی، انتقال معلومات نظری، مطلوب است. پیترز یکی از فلاسفه معتبر تحلیلی است. با علم به اینکه دروازه فلسفه تعلیم و تربیت ایران به روی فلسفه تحلیلی باز نمی باشد، شاید بتوان با بررسی دیدگاه پیترز و هرست استفاده از نظرات آنان در مدارس، روزنه ای را به روی این مکتب مهم فلسفی گشود. انسان فرهیخته آرمان تعلیم و تربیت تحلیل است هم چنان که انسان کمال یافته مدنظر آموزش و پرورش ایران می باشد. این انسان اخلاق، عاطفه، اراده و مسئولیت خود را در پرتو عقل رقم می زند و با فرهنگ آشنا می شود. البته برای نظرات پیترز انتقادهایی وارد شده است که شامل محدود کردن فلسفه به تحلیل و نابسندگی روش تحلیل تا نارسایی تحلیل خاص او و فرو کاستن انسان به عقل می شود. با این همه بررسی اهداف تعلیم و تربیت اسلامی و ایران نشان می دهد که میان اندیشه و اهداف های آموزش و پرورش ایران با اندیشه های پیترز سنخیت وجود دارد و با دقت بیشتر شاهد رنگ الهی در زندگی انسان فرهیخته اسلامی هستیم که این ویژگی در فلسفه پیترز به صورت زندگی انسان فرهیخته پیترزی با رنگ عقلی خود را نشان می دهد.

هدف، روش، برنامه درسی

هدف تعلیم و تربیت از نظر فلسفه تحلیلی، پیشبرد رشد و تکامل ذهنی واجتماعی فرد است. این فلسفه مواد درسی خاصی پیشنهاد نمی نماید. ولی توصیه دارد که بین مواد و موضوعات درسی وحدت کامل وجود داشته باشد و به جنبه های فلسفی آنها دقت شود. هدف هر نظام آموزشی تربیت انسان هشیار و آگاه می باشد. ضرورت دارد در برنامه های درسی تحقق چنین هدفی مدنظر قرار گیرد. برنامه های درسی باید قدرت و توانایی استدلال و تفکر را در دانش آموزان تقویت نماید و به جای صرفا انباشتن حقایق و عقایدی که پیشینیان بیان نموده اند، به تقویت اندیشه فلسفی را در آنان بیشتر توجه شود و بر توانایی دستیابی به دانایی و آگاهی تاکید گردد. در فلسفه تحلیلی، توانایی بازشناسی عقاید و نظرات صحیح از ناصحیح اهمیت دارد و در این راستا استدلال و دلایل مناسبی را به کار می گیرند. در آموزش و پرورش کشور ما از شیوه های رایج تدریس، نارضایتی فراوانی وجود دارد و طراحان برنامه درسی از نوآوری و نوگرایی در این زمینه، استقبال می نمایند. تاثیر روش های سخنرانی، انتقال اطلاعات از معلم به دانش آموز و حفظ کردن و تأکید بر محفوظات که اساس روش های سنتی تدریس است، مورد اشکال و پرسش قرار گرفته است. برای جبران کمبود این روش ها، عده ای از متخصصان، کاربرد وسایل جدید آموزشی هم چون فیلم، اسلاید، نوار دیداری و شنیداری را توصیه می نمایند و عده ای دیگر روش مباحثه ای، پرسش و پاسخ و انجام دادن آزمایش های انفرادی و گروهی را جانشین روش های سنتی معرفی می کنند. روش های فعال تدریس از جمله کاوشگری، می توانند ابزار مفید در جهت رسیدن به ارتقای اهداف آموزشی به شمار می آیند. کوشش های دو جانبه، سبب رسیدن به حقایق می شود. روش های اکتشافی نیز همراه با تقویت کننده های مناسب کاربرد زیادی به همراه دارد. کاربست مناسب فلسفه تحلیلی در آموزش و پرورش ایران سبب راهکارها و رویکردهای صحیح بین روابط معلم و دانش آموز می شود.

روش تدریس؛ معلمان بعد از انتخاب محتوا باید روش تدریس مناسب خود را انتخاب کنند؛ چون خط مشی معلم، چگونگی فعالیت شاگردان را برای رسیدن به اهداف آموزشی معین می کند. روش تدریس تا جایی در امر آموزش اهمیت دارد که از علمای تربیتی، تسلط به روشه ای تدریس را مهمتر از دانش علمی معلم می دانند. بر اساس تجارب، معلمانی که در روش تدریس مسلط هستند، از دیگر همکاران خود که تنها به دانش علمی تکیه دارند، موفقیت بیشتری داشته اند. در حال حاضر

ناکارآمدی نظام های آموزشی سنتی، کهنه و غیرفعال در محیط جدید در زمینه تدریس، امری مشخص است. روش تدریس های متنوعی وجود دارند که هر کدام برای درس خاص و موقعیت ویژه ای تناسب دارند، بنابراین معلم و برنامه ریز باید با توجه به اهداف آموزشی، موضوعات درسی، ویژگی فراگیران، امکانات موجود، تعداد دانش آموزان، زمان و مسایل دیگر، مناسب ترین روش تدریس را برای خود و فراگیرانش انتخاب کند و از مشارکت آنان در امر تدریس بهره ببرد. در فلسفه تحلیلی روشی که برای تعلیم و تربیت توصیه می شود، همان روش خود فلسفه تحلیلی است که راه تجزیه مفاهیم به دست می آید. تأکید بر نوع استفاده از زبان و حدود آن مورد توجه است. با توجه به ارزشمند بودن روش منطقی و ریاضی در بین فیلسوفان تحلیلی، آنان ساختن تصور منطقی را پیشنهاد می کنند. از بررسی پژوهش های صورت گرفته و مورد مطالعه به دست می آید؛ آرای تربیتی و نظرات پیترز و هرست مشابه می باشد. و هر دو سخن از اهمیت زبان در ارتباط بین معلم و شاگرد به میان می آوردند. علم را در معنای خودش ارزشمند می دانند نه اینکه به جایگاه کاربردی آن تأکید داشته باشند.

بحث و نتیجه گیری

فلسفه تحلیلی، مفهومی خوشه ای می باشد و تعریف دقیقی از آن، تقریباً ناممکن است چراکه شامل مجموعه یکدستی از آموزه ها نمی باشد و به موضوع واحدی و یکدستی نمی پردازد، و بیشتر شبیه به روش و یک نحوه پرداختن به یک مسأله است. مجموعه ای از روش ها و آموزه ها است که با هم مشابهت خانوادگی دارند. فلسفه تحلیلی ظاهراً از نظر اخلاقی بی طرف است. استادان فلسفه تحلیلی به شاگردان خود عقاید جزئی در خصوص حیات، دین، نژاد یا جامعه را القا نمی کنند. فلسفه تحلیلی در واقع ورزش عقل در حوزه ای خاص می باشد و هرگاه شیوه عقل در طبیعت انسان رسوخ نماید، هیچ آموزه و نهادی مصون از بازنگری انتقادی نیست. بزرگان سنت تحلیلی کمبریج عبارتند از مور، راسل، ویتگنشتاین جوان، براد. در میان فیلسوفان حلقه وین شلیک، هان، کارناب، نوریات و اعضای وابسته حلقه همچون رایشنباخ و همپل از انجمن فلسفه علم برلین برجسته بودند و فیلسوفان برجسته سنت تحلیلی در آکسفورد عبارت بودند از رایل، آستین، ایر، وایزمن، نیل، گرایس، استراوسون، هارت، هامشایر، پرز. علاوه بر اینها باید به ویتگنشتاین متأخر و برخی از شاگردان او همچون فون رایت، ملکوم و بلاک اشاره کرد. وضعیت فعلی نشان می دهد که تعلیم و تربیت در ایران در مرحله پیدایش نقش خود در نظام آموزشی می باشد و امید است که به زودی با شناخت و بهبود در نظام آموزشی کشور به رشد مطلوب رسید. آموزش و پرورش در همه کشورها نیازمند الگوهای تازه با تبعیت از سنت های گذشته و بروز رسانی آنان دارد. الگو برداری از پیشرفت های حاصل در نظام های تعلیم و تربیت جهانی و تطبیق آن با مدل های کنونی، می تواند کمک بزرگی برای ما محسوب شود. توجه به تفاوت های فردی و تأکید بر مسوولیت افراد در قبال خود و جامعه، روش های ترکیبی، همواره پاسخ بهتری می دهند لذا ضروری است تا با مطالعه و برداشت از تعالیم گذشتگان و بومی سازی آن، در جهت پیشبرد تعلیم و تربیت گام های موثری برداشته شود. خدمت فلسفه تحلیلی به آموزش و پرورش شامل بررسی مفاهیم، زبان و راهبردهایی می باشد که به تنظیم سیاست ها و ارائه راهکارها مربوط می شوند. وظیفه فلسفه آنان، زدودن آشفتگی از زبان و توضیح گزارها است و ایجاد گزاره ها مورد نظر آنان نمی باشد. پیترز و هرست برخلاف پیشرفت گرایان و آموزش و پرورش رایج قرن بیستم غرب که بر عمل گرایی افراطی تأکید داشت، در اهمیت مفاهیم و توضیح آن اقدام نمودند.

منابع

- باقری، خسرو (۱۳۹۰) نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، جلد اول، تهران: انتشارات مدرس.
- پاپی، سمیه، کوتی، ابتسام (۱۴۰۰) تربیت شهروند عقلانی با تأکید بر آرای پیترز و هرست، رشد علوم اجتماعی، شماره ۸۶.
- سارلی، زبیده (۱۳۹۵) فلسفه تحلیلی و جایگاه زبان، مطالعات راهبردی علوم انسانی و اسلامی، شماره ۴.
- سلیمی، لادن، شریف، فاتن (۱۴۰۱) عناصر برنامه درسی از دیدگاه متفکران مکتب فلسفی تحلیلی لندن هرست و پیترز، دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، سال پنجم، شماره ۴۸.
- شقاقی، حسین (۱۴۰۰) ظهور و افول زبان در دو جریان فلسفه تحلیلی، منطق پژوهی، سال دوازدهم، شماره ۱.
- عبداللهی، محمد سعید، عبداللهی، محمدعلی (۱۴۰۰) فلسفه تحلیلی و اتهام تاریخ هراسی، تاریخ فلسفه، سال یازدهم، شماره ۴.
- فنی اصل، عباس (۱۳۹۸) بررسی دیدگاه پل هرست در باب تربیت دینی بر مبنای تئوری تربیت فضیلت محور افلاطون، دوفصلنامه فلسفه تربیت، شماره ۴.
- مهدوی نژاد، محمدحسین، علیزمانی، امیرعباس، صادقی، افلاطون (۱۳۹۴) ارتباط زبان و معنا در سنت فلسفه ی تحلیلی: با تأکید بر آراء ویتگنشتاین، پژوهش های فلسفی، شماره ۱۶.
- نامی، شمس، شرفی، محمدرضا (۱۳۸۸) فلسفه آموزش و پرورش از دیدگاه تحلیلی پیترز، پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت، شماره ۱۹.
- هاشمی، سیداحمد، صفا، حکیمه (۱۴۰۱) فلسفه تحلیلی و آموزش و پرورش ایران، مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی، دوره هشتم، شماره ۳.
- هرمزی نژاد، معصومه (۱۳۹۹) نگاهی به مکتب های فلسفی تعلیم و تربیت در شرق و غرب، مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی، دوره ششم، شماره ۲.